

وضع روز کارگران افغان، آثیر حیا برای کارگران دنیا!



بهرام دزکی / اردیبهشت ۱۴۰۱

این رسم سرمایه داران و دولت آنهاست که برای هر ریال سود افزون تر، میلیاردها کارگر را در مقابل یکدیگر، بیگانه با هم و دشمن یکدیگر می سازند و سرانجام به جنگ علیه هم وا می دارند. سرمایه کارگران را برای فروش نیروی کار خود رقیب جانی همدیگر می سازد. طبقه کارگر را با ساتور ناسیونالیسم شقه، شقه می نماید، این سلاخی را با سلاح فریب دین صد چندان می سازد. سرمایه برای این کار بسیاری سلاح های دیگر هم دارد. سلاح دولت، قانون، نظم، پارلمان، انتخابات، حقوق مدنی، ارتش، پلیس، سپاه، حوزه علمیه، بسیج همگی در این راستا دست به کارند تا شیرازه پیوند طبقاتی و ضد سرمایه داری کارگران دنیا را متلاشی و نابود کنند.

کارگر افغان در واقع مفلوک ترین و سیه روزترین کارگران، از روز ظهور سرمایه داری و تولد خویش تا حال بوده است. بورژوازی جهانی و شرکای افغانستانی اش تاریخا محل زندگی او را جایی برای جنگ مستمر خود بر سر باز تقسیم سهام مالکیت و قدرت سرمایه در جهان نموده اند. امکان زندگی و زنده ماندن در خانه خود را از وی سلب کرده اند، آوارگی، گرسنگی، بی پناهی، جستجوی جایی برای فروش نیروی کار به ارزان ترین بها، غرق شدن در دریاها را سرنوشت تحمیلی وی ساخته اند. میلیون، میلیون آحادش را مجبور نموده اند که به بدترین شرایط زندگی و مرگبارترین فشار استثمار در اروپا، امریکا، استرالیا، آسیا یا هر کجای دیگر تن دهند.

در این میان، آنچه در جهنم سرمایه داری ایران بر سر اینان رفته است، یکی از شرم آورترین و آزار دهنده ترین فصلهای سیاه تاریخ نظام بردگی مزدی است. در طول پنجاه سال اخیر همواره چندین میلیون کارگر افغان در این دوزخ کار کرده و استثمار شده اند. متوسط زمان کاری که هر کدام این کارگران، صرف تولید سرمایه و سود سرمایه داران نموده، حتی از میانگین زمان کار بخش هائی از طبقه کارگر ایران بیشتر بوده است. به این دلیل که آنان علی العموم طویل ترین روزانه های کار را داشته اند و چه بسا از دو شیفت هم بیشتر کار می نموده اند. شاق ترین و مهلک ترین کارها را انجام داده اند و کمترین

مزدها را دریافت داشته اند. شیشه بری ها، سنگ تراشی ها، کوره های آجرپزی، کارهای هلاکت زای ساختمانی، کندن چاه، حفاری تونل ها در بدترین شرایط از جمله کارهایی بوده است که آنها زیر فشار گرسنگی و جبر اقتصادی سرمایه مجبور به قبول و انجام آن بوده و هستند. بخش بسیار چشمگیری از اضافه ارزش ها و سرمایه های الحاقی سالانه طبقه سرمایه دار ایران یا آنچه را که بورژوازی تولید ناخالص داخلی می نامد توسط همین کارگران تولید شده است. کارگران افغان در فرایند تولید این سودها و سرمایه ها حتی حق گفتگو در باره بیمه درمان، بیمه بیکاری، بازنشستگی و مشابه اینها از آنان سلب بوده است. سرمایه داران نیمی از بهای نیروی کار را که فریبکارانه زیر عناوین پاداش، حق اولاد، کمک هزینه مسکن، عیدی و امثالهم پرداخت می کنند به این کارگران نداده و خرید نیروی کار ماوراء ارزان آن ها را به سکوت کامل در مطالبه این بخش دستمزد موکول می نموده اند.

ماجرای همین جا ختم نمی گردد. قتل عامی که نظام بردگی مزدی و رژیم جمهوری اسلامی در این ۴۰ سال علیه شرف، حیثیت، شعور، شخصیت، کرامت انسانی، منزلت و اعتبار اجتماعی این چند میلیون کارگر، کودکان و افراد خانواده آنان راه انداخته است، در وصف نمی گنجد. لایه بندی اجتماعی آنان به عنوان جذامیان محروم از ابتدائی ترین حقوق انسانی، محروم از حق هویت و داشتن شناسنامه، حق اجاره مسکن، حق آموزش و ثبت نام کودکان در مدارس، حق مراجعه به بیمارستانها و مراکز درمانی، حق مسافرت و عبور و مرور میان شهرها، حق ایستادن در صف نانوائی ها یا هر صف تهیه مایحتاج معیشتی روزمره، حق هرچه انسانی و نیاز طبیعی زندگی انسان است بلیه ای است که سرمایه و جمهوری اسلامی آن بر سر این میلیون ها کارگر آوار کرده است. آنچه سرمایه داران و رژیم نموده اند، سیاست، رفتار و رویکردی است که از سرشت طبقاتی آنها بر می خیزد و مایه هیچ شگفتی نیست. شگفتی عظیم در آنست که توده های کارگر ایران هیچ گاه معترض این ستمگری ها و جنایت ها نشده و حتی یک بار نیز بیرق همراهی و همبستگی با همزنجیر افغان خویش بلند نکرده اند. همبستگی و همصدائی پیشکش، فعال یا منفعل به آنچه علیه آنان انجام گرفته است رضایت داده و مهر تأیید کوبیده اند. در تابستان سال ۶۳ خورشیدی قوای سرکوب سرمایه، به کومه های مسکونی این کارگران در حواشی تهران هجوم بردند، آنها را به جنایت آمیزترین شکلی مورد ضرب و شتم قرار دادند، خود و کودکانشان را به خیابان ها ریختند، از داشتن سرپناه محروم ساختند، این جنایت نه فقط آتش خشم کارگران ایرانی را مشتعل نساخت که حتی "چپ اردوگاهی" روز به بی شرمانه ترین شکلی آن را پاکسازی اوباش خواند!! همزمان جمهوری اسلامی در وسیع ترین سطح شروع به سربازگیری اجباری از کارگران افغان برای اعزام به جبهه های جنگ با رژیم بعث عراق کرد. توده عظیم انسانهایی که از خانه و کاشانه ویران خویش در جنگ میان وحوش روسی و اسلامی سرمایه فرار کرده بودند اینک با سلاح زور حاکمان

اسلامی سرمایه در ایران مجبور به کشته شدن یا کشتن کارگران عراقی می گردیدند. دولت اسلامی سرمایه در همان حال که این جمعیت را زیر فشار زور نظامی و اقتصادی راهی میدان های مین و جنگ می ساخت، کودکان آنها را از مدرسه و معلم و کلاس درس محروم می نمود، آنان را از حق طبیعی ایستادن در صف نانوایی ها محروم می کرد و دستیابی آن ها به کفی نان خالی را موقوف به باقی ماندن نان در نانوایی ها پس از رفتن آخرین مشتری ها می کرد!!

سرمایه با این نفرین شدگان آواره خود چنین نمود و همزنجیران کارگر ایرانی آنها درمقابل این درندگیها هیچ واکنش تعیین کننده انسانی و طبقاتی از خود نشان ندادند!! واکنش طبقاتی سرمایه ستیز که هیچ، با طبقه سرمایه دار در اهانت، تحقیر و هتک حرمت این ستمکشان کارگر همصدا شدند. بورژوازی در همان حال که از محل استثمار وحشتناک این خیل کثیر چندین میلیونی نیروی کار شبه رایگان، سود و سرمایه های کهکشانی می اندوخت وجود آنها را به فرصتی عظیم برای فشار بر توده کارگر ایران نیز تبدیل می نمود. هر کجا کارگرانی عاصی از فشار نداری و گرسنگی صدای اعتراض بلند می کردند پاسخ وحوش سرمایه دار این می شد که «افغان ها» سخت تر کار می کنند، به روزانه های طولانی تر کار تن می دهند، مزدهای کمتر می گیرند، انتظار غرامت بیکاری و بیمه درمان و حق بازنشستگی ندارند، از خطرناک ترین و مهلک ترین کارها استقبال می کنند، هر که از مزد خود ناراضی است، هر که از شرائط کار خویش عاصی است می تواند هر چه زودتر تصفیه حساب کند و جای خود را به انبوه کارگران صف کشیده افغان بسپارد. بورژوازی این کارگران را فقط با نرخ انفجاری استثمار نمود، برای تشدید استثمار دهها میلیون کارگر ایرانی هم از وجود آن ها بهره ها گرفت و برد.

چرا این گونه بود؟ چرا این گونه است؟ چرا توده کارگر همزنجیر ایرانی آن ها سکوت، حتی تأیید می نمودند؟ چرا آنان همچنان هم خاموشند و در قبال استمرار بسیاری از این جنایت ها زبان به اعتراض نمی گشایند؟! پاسخ نه پیچیده و نه قابل پنهان است. وقتی که کارگران ایران در کشاکش روزمره خویش با سرمایه داران و رژیم بر سر مزد، معیشت، مایحتاج اولیه معاش، تبعیضات جنسیتی و آلودگی های زیست محیطی، در سنگر کارزار واقعی ضد سرمایه داری نمی جنگند، وقتی که ریشه کل گرسنگی ها، محرومیت ها و سیه روزیها را در وجود سرمایه نمی کاوند، وقتی آوارگی، مهاجرت، پناهندگی را زاییده جبری نظام بشرکش سرمایه داری نمی بینند، وقتی که همه جنگ های روز دنیا را جنگ سرمایه علیه خود و جنگ وحوش سرمایه دار برای تقسیم و بازتقسیم حاصل کار و استثمار خود نمی دانند، وقتی که چنین هستند و در این گمراهه به دور خود می چرخند، چرا باید خود را ملزم به حمایت از همزنجیران افغان بینند؟! همبستگی انترناسیونالیستی یک وظیفه شرعی، تکلیف اخلاقی، تعهد مکتبی یا میثاق ایدئولوژیک نیست، نیاز جبری توده های کارگر دنیا برای پیکار رادیکال ضد بردگی مزدی است. نیاز

مادی آگاهانه و اندیشمندانه طبقه کارگر جهانی به اعمال قدرت متحد، سازمان یافته و شورائی علیه بنیاد هستی سرمایه است. کارگرانی که علیه سرمایه نمی جنگند، توده کارگری که حتی قدرت طبقاتی یا همپوندی خودجوش ضد سرمایه داری خود را هم، در چهارچوب ماندگار دیدن بردگی مزدی، مقدر شمردن زندگی کارگری، جاودانه انگاشتن کار مزدی برای قابل زیست کردن سرمایه داری به کار می گیرند، این کارگران مادام که چنین می انگارند، هیچ گاه هیچ تمایلی به همدردی، همسنگری و همرزمی سراسری و انترناسیونالیستی در خویش نخواهند یافت. کاملاً بالعکس به امامزاده هائی دخیل می بندند که سرمایه تعیین کرده است، به رقابت علیه هم بر می خیزند، با هم دشمنی می ورزند، به بورژوازی اجازه می دهند تا آنها را به جان هم اندازد. طبقه کارگر ایران به طبقه سرمایه دار و دولت اسلامی اش فرصت داد تا رابطه میان وی و توده همزنجیر افغان را چنین کند و همین امروز نیز چنین نماید.

عروج مجدد طالبان بر اریکه قدرت در افغانستان شرائطی پدید آورده است که امکان زنده ماندن در آن دوزخ را از هر کارگری سلب کرده است. آنان که در این ۴۰ سال توفان های توحش سرمایه را از سر گذرانده، اما مانده اند، اینک هیچ روزنه ای برای بقا در آن جهنم نمی بینند، راه می افتند تا جائی برای زنده ماندن یابند، این توده از همه لحاظ فرومانده و فاقد بضاعت فرار به کشورهای دور، به طور معمول ممالک همسایه و بیش از همه ایران را نزدیکترین منزلگاه خود می بیند. با هزاران فلاکت و بدبختی خود را به خراسان، بلوچستان، سیستان، گرگان یا کرمان می رسانند، این حادثه در وضعی اتفاق می افتد که سرمایه داری ایران فروپاشیده ترین وضعیت را دارد، بیکاری بیداد می کند و بورژوازی که ۵۰ سال است استثمار مضاعف و کشنده کارگر افغان را یک شرط اساسی سبقت گیری خود در سرمایه افزائی حتی از تراست های غول پیکر غربی دیده است، در دل این وضعیت، این بحران، این همه تحریم، نیاز چندانی به کارگر افغان نمی بیند، آیا همه طبقه سرمایه دار از حاکم تا اپوزیسیون چنین می اندیشند، خیلی معلوم نیست. حداقل بخشی از سرمایه داران سپاهی و ولائی هنوز هم برای تکمیل لشکرهای فاطمیون، سیدالشهداء، مدافعان حرم، زینبیون و دهها سپاه فاشیستی دیگر در عراق، سوریه و جاهای دیگر نیازمند این گرسنگان مفلوکند، دامنه احتیاج این بخش بورژوازی به مهاجران افغان به این حد هم محدود نیست. رژیم با چشم باز شاهد گسترش روزافزون فقر، گرسنگی، بیکاری، بی آبی، آلودگیهای زیست محیطی و آوار این مصیبت ها بر زندگی توده های کارگر است. طلایه شورش های سراسری کارگری را از دور می بیند و سازماندهی فاشیستی نیروهای تازه نفس برای مهار و سرکوب این طغیان ها را دستور کار روز خویش می یابد، کارگر افغان در تلاطم بحران اقتصادی و امواج تحریم ها اگر نیاز چرخه انباشت و ارزش افزائی سرمایه ها نباشد می تواند نقش عمده قهر و کشتار سرمایه علیه همزنجیران خود

را بازی کند، این دامی است که تاریخا در کنار دام استثمار انفجارآمیز از سوی بورژوازی پیش پای توده کارگر افغان پهن بوده است. بورژوازی حاکم در همه این دهه ها با این کارگران چنین کرده است اما کارگر افغان فقط آماج سبعیت این بخش بورژوازی نیست. سلطنت طلبان نیز همواره، همیشه و همه جا ساز و برگ خاص خود را برای شکار این دوزخ نشینان و تشدید هر چه سهمگین تر سیه روزی های آنان داشته اند. آنها مدام این عریده نفرت آلود را سر داده اند که ورود کارگر افغانی به ایران هتک حرمت کورش و اولاد زردشت است!! این جماعت منحط، با این ترهات شرم آور آتش تفرقه میان کارگر ایرانی و افغانی را مشتعل ساخته اند تا به زعم خویش از این آتش افروزی برای تسویه حساب با رقبای طبقاتی حاکم سود جویند.

در یک کلام کل بورژوازی و هر بخش برای پیشبرد اهداف جنایتکارانه ضد بشری خود در کل این ۵ دهه کوشش داشته است تا بازی با سرنوشت کارگر افغان را ساز و کاری برای افزایش هر چه کهکشانی تر سود و سرمایه و قدرت خود سازد. در این گذر آنچه هیچ گاه اتفاق نیافتاده است نقش بازی مستقل طبقاتی و سرمایه ستیز توده های کارگر ایران برای خنثی کردن کل این دسیسه ها و فشردن دست همدلی، همسنگری و هم‌رزمی سرمایه ستیز با کارگران افغان بوده است. سخن مهم و حیاتی آن است که باید به این وضعیت پایان داد. باید بساط افغانی، ایرانی بودن را جمع کرد و به زباله دادن تاریخ انداخت. این سخن را که گویا کارگر افغان شانس اشتغال ما را می کاهد!! فریبکاری کثیف دشمن علیه طبقه خود دید. اینکه هجوم کارگر افغان توان ما برای چانه زدن با سرمایه داران حول مزد بیشتر را می فرساید یک پندار پلید مسموم است. اینکه گویا کارگران افغانی جای ما را تنگ می کنند، وسیله دست سرمایه داران برای فشار افزون تر بر ما می شوند و نوع این خزعبلات را باید به مثابه سموم سرطان زا از ساختار شعور و فکر خود بیرون راند. حضور هم‌زنجیران افغانی را باید به فرصتی ضروری و حیاتی برای صف آرائی نیرومندتر و استوارتر طبقه خود علیه بنیاد هستی سرمایه داری تبدیل کنیم. ما از طریق جدال با هم، بلعیدن نان همدیگر فقط خود را زبون تر، مفلوک تر می کنیم و در عوض دشمن را نیرومندتر و قاهرتر می سازیم. هر میزان بهبود معاش و دارو و درمان و مسکن و آموزش و محیط زیست ما در گرو پیکار توفنده تر طبقه ما علیه سرمایه داری است. باید به همه راهکارها توسل جوئیم تا پیوند ما با هم‌زنجیران افغان مستحکم تر و استوارتر گردد. تنها از این طریق قادر خواهیم شد دشمن را به عقب رانیم و به میزانی که عقب رانیم کل ما به وضعی بهتر دست خواهیم یافت. بیایید دست به دست هم دهیم و تمامی توطئه های شوم بورژوازی برای تشتت درون طبقه خود را خنثی کنیم، یک جنبش واحد سراسری ضد سرمایه داری و شورائی بر پای داریم. در کنار هم، دوش به دوش هم علیه سرمایه بجنگییم و خواستار همبستگی انترناسیونالیستی ضد بردگی مزدی میان کل کارگران دنیا گردیم.